

حکومت شایسته بشر از نگاه اسلام و عقل

آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای

رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا

یکی از بزرگترین مسائل اینجهانی بشر، شکل حکومت شایستهٔ حیات انسانی برای بشر بوده است و حکما و اندیشمندان بسیاری در پی این اندیشه و پرسش، عقایدی را اظهار نموده‌اند. بنظر میرسد نخستین شکل حکومت شایسته انسانی، در آغاز تاریخ از طریق دین و پیامبران معرفی و آموزش داده شده، اما در کنار آن پیوسته سلطه و حکومت بر پایهٔ زور یا تزویر به مردم، بحکم غرایز حیوانی و انگیزه‌های قدرت‌مداری نیز وجود داشته و حیات بشر را در طول تاریخ به ستم و قتل و غارت و فساد و رواج نابسامانی و خشونت و رنج آمیخته است.

حکما و فلاسفه که شاگردان انبیا و مروج ادیان الهی بوده‌اند در تمام دورانها و در ملل متمدن، همواره کوشیده‌اند با تکیه بر عقل و مبانی آفرینش جهان و برای برخورداری همهٔ مردم از رفاه و امنیت و عدالت و رسیدن به رستگاری و سعادت، شکل حکومت را بر پایهٔ حکمت بگذارند. حکمت نظری بر اساس جهانبینی درست و منطق و عقلانیت، راه سعادت را می‌یابد و اجرای آن را بر عهدهٔ حکمت عملی قرار میدهد. میدانیم که مهمترین بخش حکمت عملی، سیاست مُدُن یا همان حکومت جوامع انسانی است و از اینرو باید پذیرفت که سیاست از حکمت و عقلانیت جداشدنی نیست و شکل صحیح و غیرحیوانی حکومت و سیاست را بایستی بر پایهٔ عقلانیت و منطق و قوانین فطرت و اصول اصلی آفرینش الهی بنا نهاد؛ هرگونه



حکومت در جوامع بشری را چه از زور باشد یا از تزویر و تبلیغات، نمیتوان شایسته جامعه بشری شمرد.

از نظر حقوقی و منطقی، حکومت از «حق حاکمیت» ناشی میشود، و یک حکومت صحیح آنست که بتواند اثبات کند که دارای این حق، یعنی حق حاکمیت است. زور و تزویر و توارث و قدرت خانوادگی هیچکدام نمیتوانند این حق را داشته و آنرا اجرا کنند. در نگاه دینی و اسلامی، حق حاکمیت در اصل به حق تعالی تعلق دارد زیرا که او آفریننده جهان و انسان است و خداوند متعال است که مالک هرچیز میباشد و حق دارد شکل حکومت را تعریف و افراد شایسته برای حکمرانی بر مردم را معرفی نماید.

در نگاهی دیگر، حکومت باید با اهداف آفرینش و با حکمت سازگار باشد، و چون اساس آفرینش بر خیر و صلاح انسان (بمنظور رسیدن به سعادت و رفاه و زندگانی بسامان و شایسته) میباشد، پس حکومتی صحیح و دارای حق حکومت و فرمانروایی بر مردم است که هدف و برنامه و اجرای آن، رشد عقلانی مردم و زندگانی صحیح و انسانی همراه با رفاه و آرامش و امنیت و برخورداری از نعمتهای الهی باشد تا زندگی اینجهانی و اخروی او با سعادت و لذت همراه شود.

این شکل حکومت (حکومت الهی) بشدت به شخص و شخصیت فرمانروا و حاکم بستگی دارد و افرادی که خودکامه بوده و دارای ایمان عملی و نظری به خداوند نباشند و مصلحت جامعه را بیازی بگیرند و منافع شخصی یا گروهی داشته باشند و هدف آنها راحت و سعادت و کمال مردم نباشد، صلاحیت و حق حتی یک روز حکومت بر مردم را ندارند.

یکی از احکام حکومتی اسلام و شیعه این حدیث معروف است: «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینہ مخالفاً لهواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام ان یقلدوه...»؛ یعنی کسی شایسته حکومت در جامعه مؤمنین است که «فقیه» (یعنی دین شناس و حکیم) و نگهبان دین



و دیندار و با ایمان، و مخالف هوای نفس (یعنی خوددار و دور از هوای نفس و منافع شخصی) و مطیع قانون و قانونمند باشد، پس عوام (یعنی عامه مردم) مکلفند از او «پیروی» و اطاعت (تقلید) کنند؛ «تقلید» در لغت بمعنی پیروی است، نه فقط تقلید در فتوای فقهی.

در این حدیث، مردم برای حکومت بر خود، مکلفند از رجال قدرت طلب و عشاق حکومت و سلطه بر دیگران، پرهیز کنند و کسی را برگزینند که آگاه و عالم و متخصص در علوم عقلی و نقلی و جهانبینی الهی اسلامی، و دور از هوای نفس و بدنبال مصالح و منافع مردم و ملت و مردم دوست باشد؛ همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر فرمود: «وَأَشِعْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ...»؛ یعنی لباس رحمت و محبت به مردم را بر دل خود بیوشان و نسبت به عامه مردم سراپا محبت و رحمت باش.

در اینجا دو نوع حاکم قابل فرض است: ۱- حاکمی که مردم دوست و بدنبال عدالت و راحت و رفاه آنهاست، ۲- حاکمی که مردم را ملک و برده خود میداند و خود را قانون و قانون را برای خود می‌شمارد و قانونمدار نیست اسلام از آنرو شکل و نام حکومت را نه ریاست بلکه «ولایت» نهاده، زیرا محور در این کلمه پرمعنا، محبت (ولایت) است. خداوند متعال خود بالاترین «ولی» و دوست مؤمنین است؛ «اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، و پیامبر و امامان نیز چنین بوده‌اند، حاکم مقبول اسلام نیز باید «ولی» و دوستدار مردم باشد تا «اطاعت» او واجب گردد.

رمزی در کلمه «ولایت» هست که در کلماتی مانند حبّ و عشق و مانند آنها نیست، زیرا همه اینها گاهی یکطرفه هستند اما ولایت بمعنای محبتی دوطرفه است، که یکسر آن محبت آفریدگار نسبت به مؤمنین است و سر دیگر آن، محبت مؤمنین به خداوند و آفریدگار خود (يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ).

«ولایت» یک جاذبه و رابطه دوطرفه است. همچنانکه در نیروی جاذبه مادیات اثبات شده، نه فقط جسم بزرگتر جاذب اجسام کوچکتر است که حتی جسم کوچکتر هم بسهم و بقدر توان



و موجودیت خود، جاذبه دارد و آن را بسوی جسم بزرگتر میفرستد، ولی چون مقدار آن ضعیف است در فیزیک و محاسبات عادی بحساب نمی‌آید. در رابطه بر اساس ولایت نیز از لحاظ مفهوم‌شناسی همیشه رابطه‌یی دو جانبه بین «والی» و «مردم» مفروض است. اسلام برای هر دو طرف (حاکم و مردم) «حقوقی» گذاشته و همچنین هر دو طرف بسهم خود «تکالیفی» دارند. هیچ حاکمی حق استبداد و خودکامگی ندارد و باید از مشاوره و خردهای دیگر کمک بگیرد مردم و افراد جامعه نیز مکلفند مطیع اوامر و قوانین موضوعه حکومت باشند و حاکم را نصیحت کنند. مردمسالاری نیز مشروط به رعایت «تکالیف» از طرف مردم است و همگان باید حاکم الهی و ولی مؤمنین را «امام» و پیشرو و «رهبر» خود بشمارند و بحکم «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» از او اطاعت کنند.

این شکل آمیختگی سیاست با محبت، نمونه کامل «مدینه فاضله» و «آرمانشهر»ی است که حکمای ایران و اسلام و آتن و یونان نیز دنبال آن بودند، اما جز در حکومت رهبران و امامان شیعی تحقق نیافت.

با توجه به همه عناصری که اسلام برای حکومت بر مردم قرار داده، معنی سیاست و حکومت و مبانی حاکمیت بشر بر بشر روشن میشود و رابطه آن با حکمت و عقل و منطق و نقش قوی محبت و رحمت میان مردم و حاکم، بدست می‌آید و اثبات میشود که هرگز نمیتواند و نباید حکومت از حکمت و ولایت دور باشد، چه اینکه فرمود «لاینال عهدی الظالمین» (بقره/ ۱۲۴). منصب ولایت همواره بایستی از طرف آفریدگار تعریف و اعطا شود.

